



روایتی از زندگی پاسدار شهید سید محمد مصطفوی
که در محل کارش مورد حمله وحشیانه رژیم صهیونیستی قرار گرفت

شهادت در راه وطن مبارکت

۵۴



عکس: فاطمه جاهدی/شهرآرا

شهروندان منطقه ۱۱، هم‌زمان با جنگ ۱۲ روزه
احساسات خود را درباره وطن عزیزمان بیان کردند

#همه-برای-ایران

۶



۳

جوی ناهمسطح حاجی آباد ۸
باعث تجمع آب آلوده شده است
کانال توزیع بیماری!

۷

مداح نوجوان محله سیدرضی
همیشه در حال آموختن است
مخاطب همیشگی حسینیه معلی

همسایه به همسایه، دیدار سی و دوم، جلال آل احمد ۲۹

احوال پرسى مى كنيم، دخالت نه!

فاطمه سیرجانی همسایه های این کوچه در محله آزاد شهر، سال های طولانی است که در کنار هم به خوبی و خوشی زندگی می کنند. قدمت رفاقت و همسایگی بعضی از آن ها به قریب نیم قرن می رسد. وقتی از یکی از اهالی می خواهیم که بهترین همسایه ها را معرفی کند، می گوید: «همه خوب هستند، مثل خواهر و برادریم!» پرس و جواز بقیه همسایه ها اما ما را به معلم مهربان محله می رساند: شهلا احمدی خیر همسایه داری اش به خیلی از ساکنان کوچه «تیر» قدیم رسیده است کوچه ای که حالا نام جلال آل احمد ۲۹ را بر خود دارد.

● بفارم کلاس تقویتی خانم معلم!

شهلا احمدی معلم بازنشسته ای است که هر که با او آشناست، دوستش دارد، به ویژه شاگردان قدیمی اش. از نخستین ساکنان است که از اواخر دهه ۵۰ به محله آزاد شهر آمده. یک همسایه در وصفش می گوید: از مهربانی این همسایه همین بس که در خانه اش به روی بچه های محله که نیاز به کلاس تقویتی داشته باشند، همیشه باز است.

او و همسرش بدون هیچ چشم داشتی به بچه های محله در درس هایشان کمک می کنند. شهلا خانم رسم همسایه داری را در توجه به حال و احوال همسایه ها می داند بی آنکه جنبه تجسس و دخالت داشته باشد. او می گوید: همسایه ها در کوچه و محله درست مثل اعضای یک خانواده هستند که می توانند دلسوزانه در شادی ها و غم ها کمک احوال هم باشند و باری از دوش یکدیگر بردارند.

● روضه خوانی های پربرت

وقتی از شهلا احمدی می خواهیم همسایه دیگری را به ما معرفی کند که خیرش به اهالی رسیده باشد، نام فاطمه زارع را می آورد و خانه اش را به ما نشان می دهد. به گفته شهلا خانم این همسایه از اولین اهالی محله بوده که با اخلاق خوب و زبان نرمش، همسایه ها را برای مشارکت در آسفالت و جدول کشی و بقیه امور محله همراه کرده است.

فاطمه خانم که شش دهه از عمرش را سپری کرده است، از روزهایی یاد می کند که برای شناخت بیشتر همسایه ها و آشنایی آن ها با هم، جلسات و نشست های مذهبی راه انداخته و با سفره های افطار ساده و برپایی مولودی، فضای محله را گرم و صمیمی می کرده است. او با بیان اینکه در گذشته، اعتماد مردم به هم بیشتر بود، می گوید: حتی در نبود خانواده و وقت سفر، می شد خانه و زندگی را به همسایه سپرد. فاطمه خانم ادامه می دهد: اگر فرهنگ همسایه داری دوباره بین مردم رواج یابد و ارتباطات اجتماعی مثل گذشته ها باشد، مشکلات اجتماعی کمتر می شود.



● رجبعلی نیست و ذکر خیرش هست

همسایه نمونه سوم، اگرچه در قید حیات نیست، ذکر خیرش بین همسایه ها هست و کارهای نیکش در ذهن اهالی مانده است. مرحوم رجبعلی دهقانی معرفی شده اکثر همسایه ها است، مردی که به گفته اهالی به خوبی نمونه انسانیت بود.

فاطمه زارع تعریف می کند: او ایلی که مرحوم دهقانی به این محله آمده بود و کسی شناخت زیادی از ایشان نداشت، بین دو همسایه سر موضوعی درگیری بالا گرفت و با وساطت مرحوم دهقانی غائله جمع شد و بعد با محوریت همین آقای آن همسایه ها با هم رفیق شدند.

او که یک سال پیش به رحمت خدا رفت، به گفته همسایه ها دستی در کارهای خیر داشته و چند خانواده در مناطق محروم را تحت پوشش داشته است.

داشتن روی خوش و لب همیشه خندان از ویژگی های همسایه دیروز کوچه جلال ۲۹ است؛ کسی که با غریبه ها با جمله «تواهل کجایی» سر صحبت را باز می کرد تا باب دوستی و هم صحبتی باز شود.



سوگواری حسینی با هنر کودکان

تابلو ملیله دوزی کودکان منطقه ۱۱ در بوستان بانوان ملت نصب شد. این تابلو را حدود چهل کودک و نونهال، در یک طرح مشارکتی هم زمان با سوگواری امام حسین (ع) اجرا کردند. «ایران حسین تابد پیروز است»، عبارتی بود که بر این تابلو نقش بست.

زمین ورزشی نوبرای اهالی ارمغان

زمین چمن مصنوعی شهرک ارمغان، پس از اجرای یک پروژه عمرانی دو هفته ای تکمیل شد. این فضای ورزشی به همت واحد تربیت بدنی شهرداری منطقه ۱۱ در ضلع شرقی شهرک و در حاشیه رود پارک به بهره برداری رسید. احداث این زمین، پاسخی به مطالبه ساکنان شهرک ارمغان برای ایجاد یک فضای ورزشی عمومی نیز بود.

تخریب پل به نفع شهروندان

پل غیرمجاز واقع در سید رضی ۳۱، به همت نیروهای سد معبر منطقه ۱۱ تخریب شد. این اقدام در پی شکایت های شهروندان مبنی بر پارک وسایل نقلیه در مسیر تردد عابران پیاده، اتفاق افتاد. با تخریب این پل، از تخلیه بار و توقف غیرمجاز در پیاده رو سید رضی ۳۱ ممانعت می شود و سد معبر در این مسیر به حداقل می رسد.



شهردار منطقه ۱۱ اقدامات امسال مدیریت شهری برای برخورد با سازندگان متخلف را تشریح کرد

قلع هشتمین بنای غیرمجاز

با توجه به میزان زیاد ساخت و ساز در منطقه ۱۱ و اقبال سرمایه گذاران به کار در این منطقه، نیروهای شهرداری منطقه در سه ماهه بهار امسال، برای صیانت از حریم شهر و حقوق شهروندی، روزهای پرکاری داشته اند.

شهردار منطقه ۱۱ با اشاره به این موضوع گفت: ساخت طبقه مازاد، پیشروی طولی و تبدیل کاربری پیلوت به صورتی که اصلی ترین تخلفاتی است که صورت می گیرد.

مهدی عرفانیان ادامه داد: در سه ماهه ابتدای سال با تلاش های صورت گرفته از سوی اداره نظارت بر ساخت و سازها، ساختمان های متخلف شناسایی شدند و در این مدت ۳۶۵ پرونده تشکیل و برای تصمیم گیری به کمیسیون ماده ۱۰۰ ارسال شده است.

به گفته شهردار منطقه از میان پرونده های مذکور برابر دستور مقام قضایی برای هشت ساختمان متخلف رأی قلع بنا صادر شد که طی توافق صورت گرفته این اقدام توسط خود مالکان انجام گرفت و هشتمین رأی هم در هفته اخیر اجرایی شد.

ویروس و بیماری. بچه را هم که نمی توان در خانه زندانی کرد. می آیند بیرون و گرفتار بیماری می شوند. الان فصل گرماست و خطر ابتلا بیشتر است. همین یک ماه پیش، بچه یکی از همسایه ها را پشه زده بود؛ کلی عفونت کرد و پزشک گفته اثر این زخم همیشه روی پوستش می ماند.

این بانو ادامه می دهد: بهتر است شهرداری فکری به حال این مسیر کند. مگر ترمیم یک کانال یا درست کردن شیب آن چقدر هزینه و وقت لازم دارد؟ از مدیران شهری درخواست می کنیم برای سلامتی و محل زندگی ما هم ارزش قائل شوند.

● داستان شیب بودار

در حال گفت وگو با اهالی درباره این مشکل هستیم که محمد خانی فر هم به جمع ما اضافه می شود. این شهروندی می گوید: در این نقطه از کانال، شیب را درست نساخته اند و این وضع درست شده است. او می گوید: اگر آب باران یا خانه های یک هفته بیشتر در این کانال بماند، بومی گیر دود در سرش برای ماست. باور کنید زمانی که مهمان داریم، نگران هستیم که بوبلند نشود و آبرویمان نرود. بعضی وقت ها که آب زیاد می ماند، این بوبه حدی شدید است که مجبوریم دروپنجره خانه را دائم ببندیم.

● کانال برای آب است، نه فاضلاب

رئیس اداره ناحیه توس شهرداری منطقه ۱۲ با اشاره به تخلف برخی شهروندان و رهاسازی فاضلاب می گوید: محدوده توس مجهز به سیستم آگونیست و ساکنان باید در منازل خود چاه دفع فاضلاب ایجاد کنند. با این شرایط، بسیاری از ساکنان این معبر، فاضلاب منازل را که به اصطلاح «آب خاکستری» نامیده می شود، در کانال داخل کوچه رها می کنند و وضعیت فعلی ایجاد می شود. محمد سالار می گوید: این کانال برای جمع آوری آب های سطحی، یعنی آب باران ایجاد شده است و در زمان بارش های رگباری هم هیچ مشکلی ندارد و آب به خوبی هدایت می شود. اما آبی که شهروندان رها می کنند، به اصطلاح آب سنگین و همراه زباله است که باعث جمع شدن آب می شود و مسیر تخلیه نمی شود.

این مسئول شهری در پایان اضافه می کند: در حال حاضر هر هفته یک بار، نیروهای خدمات شهری در حاجی آباد ۸ حاضر می شوند و کانال را لای روبی و تنظیف می کنند. برای رفاه شهروندان برنامه ریزی می کنیم که این فاصله زمانی کوتاه تر شود و از طریق اداره بهداشت ناحیه پیگیر خواهیم بود تا تذکرات لازم به شهروندان متخلف داده و رهاسازی فاضلاب در مسیر ممنوع شود.



● حیف از این مسیر با این کانال

آن طور که سعید رضوی می گوید، همین دو هفته پیش، نیروهای پاکبان شهرداری در این نقطه از شاهنامه ۳۱ حاضر شده و مسیر را اساسی نظافت کرده اند، اما دوباره این شرایط به وجود آمده است. سعید می گوید: این کانال مشکل دارد. شاید دو سال بیشتر نباشد که پروژه اجرا شده است، اما ظاهراً پیمانکار، وظیفه اش را درست انجام نداده است و حالا حدود بیست ساکن این مسیر دچار مشکل شده اند.

او ادامه می دهد: خودم چند باری با ۱۳۷ تماس گرفته ام و تعدادی از اهالی هم حضوری به شهرداری مراجعه کرده اند اما گویا فعلاً قرار نیست به کار ماسیدگی شود. شما ببینید: نیروهای شهرداری زحمت کشیده اند این مسیر را به زیبایی آسفالت کرده اند و ما از آن ها ممنون هستیم ولی حیف نیست کانال این قدر ناهمسطح باشد که آب وسطش بماند و این وضع را پیش بیاورد؟

● منشأ رشد ویروس و بیماری

بایکی دیگر از اهالی که صحبت می کنیم، بیشتر نگرانی اش آلودگی محیطی و گرفتار شدن بچه ها به بیماری است. مهدیه نجاتی می گوید: وقتی این آب دو سه هفته اینجا می ماند، می شود منشأ

جوی ناهمسطح حاجی آباد ۸
باعث تجمع آب آلوده شده است

کانال توزیع بیماری!

بهشتی انجم آب و انتشار بوی بد نشان می دهد که چند هفته ای می شود کانال تخلیه نشده است. حشرات دور جدول می چرخند و وضعیت مشمئزکننده ای پیش چشم عابران شکل گرفته است. اهالی حاجی آباد ۸ در محله چهار برج می گویند چند باری این موضوع را به اطلاع شهرداری رسانده اند اما خبری از رفع مشکل نبوده است.



رحمانیه بولوار شد

به همت شهرداری منطقه ۱۲، پروژه احداث آیلند میانی خیابان رحمانیه که از زمستان گذشته آغاز شده بود، به پایان رسید. با ایجاد این فضا، خیابان رحمانیه تبدیل به یک بولوار استاندارد شهری شد تا تردد وسایل نقلیه در این مسیر روان باشد. آیلند میانی بولوار رحمانیه در مسیری به طول ۳/۵ کیلومتر و در عرض یک متر احداث شده است.

نور شبانه بر سرورزشکاران

باتجهیز روشنایی زمین ورزشی تازه تأسیس بوستان صادقیه، این فضا در شب ها هم قابل استفاده است. به همت واحد تربیت بدنی شهرداری منطقه ۱۲ زمین های والیبال، فوتبال و بدمینتون مجموعه به یک سیستم روشنایی مرکزی مجهز شد. با این اقدام، یک عمود روشنایی بزرگ مجهز به هفده پروژکتور پرنور در مرکز زمین ورزشی نصب شد.

مواد قابل اشتعال جمع شد

هفته گذشته، نیروهای سد معبر در کنار پاکبانان منطقه ۱۲ دست به کار شدند تا هرگونه وسیله قابل اشتعال را جمع کنند. این اقدام در راستای حفظ محیط زیست و پیشگیری از هرگونه سوء استفاده احتمالی در زمین های بایر انجام گرفت. در این طرح منطقه ای، حدود صد حلقه لاستیک، سه تن سرشاخه و حدود ۴۵ قلم وسیله رها شده جمع شد.



پیگیری شهرآرامحله برای پیشگیری از فعالیت زباله گرد ها
در برخی نقاط منطقه ۱۲ نتیجه بخش بود

دوباره پاکیزه

زمانی پنج هفته ای کافی بود تا پیگیری شهرآرامحله برای جمع آوری زباله های خشک از زمین های بایر منطقه ۱۲ به نتیجه برسد. او اقرار د بیهوش بود که پای صحبت شهروندان الهیه نشستیم و درخواست آن ها را برای برخورد با زباله گرد ها و جمع آوری زباله های دیپوشده در چند نقطه مطرح کردیم. بعد از گذشت این مدت، مدیران شهری از تنظیف کامل نقاط مورد اشاره در امیریه و رحمانیه خبر داده اند.

پس از حضور در محل و گفت وگو با اهالی، متوجه شدیم خوشبختانه این گزارش اثرگذار بوده است. علاوه بر تنظیف و برخورد با زباله گرد ها، تذکراتی از سوی شهرداری منطقه به مالکان زمین ها داده شده است تا برای دیوارکشی و ایجاد امنیت محلی اقدام کنند.



همسر شهید

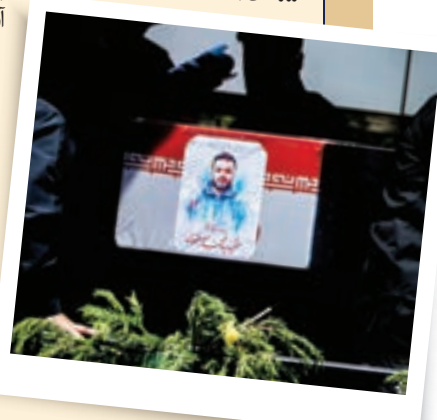
از خانه مان جای نمی رویم

پاسدار شهید سید محمد مصطفوی، مشهدی بود و اهل جاهد شهر. چند سال بعد از ازدواجش با الهه خانم ساکن تهران شده بود و روز سوم تجاوز رژیم صهیونیستی به کشورمان در محل کارش هدف موشک قرار گرفت و یادوستان و همکارانش به شهادت رسید. حالا بعد از تشییع باشکوه شهید در مشهد، ساعتی رامیه مان خانه مادر و پدر این پاسدار شهید در محله جاهد شهر هستیم. این خانه محل تولد یک شهید قهرمان است که تا همین چند سال قبل اینجایم زیست؛ خانه ای که اعضای به وقت گفتن از او شاید بغضی گلویشان را بگیرد و اشکی صورتشان را خیس کند، اما همه حرفشان این است که شهیدتش را مایه افتخار می دانند. زندگی مشترک الهه فرهمند را با سید محمد مصطفوی از هفده سال گذشته، آن قدر تجربه دست الهه خانم داده تا بداند در لحظه های بحران، حرف دل همسرش چه بوده است.

الهه خانم روایتش را از صبح جمعه ۲۳ خرداد که خبر جنگ در کشور پیچید، شروع می کند و می گوید: روز تعطیل بود. آقا سید محمد چند باری با محل کارش تماس گرفت تا سر کار حاضر بشود. موافقت نشد. عصر همان روز سری به محل کارش زد. شنبه هم با وجود تعطیلی عید غدیر خم، چند ساعتی را سر کار رفت و به خانه برگشت. از همان دقایق اول پدر شوهرم هم به من و هم خود آقا سید محمد چند باری زنگ زد تا به مشهد که امن تر بود، بیایم. اما آقا سید محمد موافق نبود؛ یعنی دوست نداشت تهران را ترک کنیم. البته کلاً اخلاقی این طور بود که نمی گذاشت نگرانی گسترش پیدا کند. وقتی هم طی آن دو روز جنگ سر کار رفت و برگشت، هیچ نمی گفت تا مادر خانه نگران نباشیم. بعد از چند بار تماس پدر شوهرم وقتی نگرانی و دلشوره آن ها را به آقا سید محمد منتقل کردم و گفتم که اگر صلاح می دانی من و بچه ها یک هفته ای تهران را ترک کنیم، خندید و گفت: «از نظر من، بنشین خانه خودت و به زندگی ات بچسب. نگران هم نباش. خدا بزرگ است.» این شد که ما هم از آمدن به مشهد منصرف شدیم.

امیدی که بعد از ۳ روز خاموش شد

الهه خانم حتی یک واژه هم یادش نمی آید که سفارش همسرش در روزهای جنگ



به او باشد. با تاکید می گوید: آقا سید محمد خیلی نترس بود. از سر همین شجاعت هم در روزهای جنگ با قدرت از خانه خارج می شد. حتی روز یکشنبه یعنی روزی که صبحش بدرقه اش کردم، هیچ نگفت و تاکید داشت نگران نباشیم. از این قوت قلبی که به من داد، چسبیدم به انجام کارهای خانه. اما از ظهرش انگار در دلم رخت می شستند. دلشوره عجیبی داشتم.

برای اینکه از این حال و هوا بیرون بیایم، خودم را مشغول تدارک کارهای شب تولد آقا سید محمد کردم. قرار بود به مناسبت تولدش که ۲۶ خرداد بود، همان شب در خانه تولد بگیریم. مقدمات اولیه را آماده کردم. ساعت نزدیک ۴ عصر تماس گرفتم تا برای بیرون رفتن مشورت کنم و بیستم ساعت چند برمی گردد. آخر می خواستم برای شب تولدش چند تا خرده ریزه بگیرم. گوشی اش در دسترس نبود. با خودم گفتم حتماً به خاطر جلسه، تلفن را از دسترس خارج کرده است. الهه خانم چند بار دیگر هم تماس می گیرد. باز هم گوشی همسرش در دسترس نیست؛ تعریف می کند: قبل آن صدای چند انفجار شد و دیدم نگرانی ام بیشتر شد. به یکی از دوستانم در ساختمانمان گفتم بیا زیارت عاشورا بخوانیم. یعنی می خواستم با توسل، خبر خوش برایم برسد. نزدیک غروب، خبر اصابت موشک صهیونیستی به ساختمان محل کار آقا سید محمد را به من دادند. کل ساختمان چهار طبقه ریخته بود. با وجود این خودم را امیدوار به آواربرداری و زنده ماندن آقا سید محمد زیر آوارها کرده بودم. تا روز چهارشنبه که آواربرداری طول کشید، به خودم

می گفتم آقا سید محمد ورزشکار و قوی است. حتماً زیر میز یا جایی پناه گرفته و آن شاء... زنده است. با خودم ذکر «یا مولاتی یا فاطمه اغیثینی» را می گفتم و از مادرمان می خواستم آقا سید محمد زنده باشد. من قبلاً معجزه دیده بودم؛ وقتی دو سال قبل پسرم تصادف کرد و با ضربه مغزی دوباره حیاتش را به دست آورد. آن سه روز هم حضرت فاطمه (س) را قسم می دادم تا یک بار دیگر معجزه را به من نشان بدهد. اما انگار خدا چیز دیگری می خواست. روز چهارشنبه، ۲۸ خرداد به الهه خانم خبر می دهم چند پیکر کنار وسایلی که متعلق به همسر او بود، پیدا شده است و باید برای تشخیص هویت بروم؛ تا حدود زیادی چهره آقا محمد قابل تشخیص بود. من شناختمش ولی باز هم برای قطعیت آزمایش دی ان ای را تطبیق دادند. بعد از آن چون خودش شیفته مشهد بود، پیکرش را برای تدفین و تشییع به مشهد آوردیم.

ذکر لبش، شعر «ای حرمت ملجأ در ماندگان» بود

پیکر پاسدار شهید سید محمد مصطفوی هفته گذشته بعد از تشییع باشکوه روی دستان مردم در همان جایی که خودش آرزویش را داشت، گذاشته شد. درست در جوار امام رضا (ع).

الهه خانم با گفتن اینکه آقا سید محمد به آرزویش رسید، هم شهید شد و هم در حرم مطهر تدفینش کردند. از عشق او به امام مهربانی ها چنین تعریف می کند: آقا سید محمد صدای خیلی خوبی داشت. وقتی در خانه قرآن می خواند، احساس می کردی یکی از قاریان ممتاز تلاوت می کند. حتی به وقت اذان در خانه اذان می گفت. وقتی هم داخل ماشین می نشستیم، برایمان خوانده می شد. دوست داشت خانواده را شاد ببیند. هر وقت هم راهی مشهد می شدیم که در طول سال به خاطر مشغله اش بیشتر از سه چهار بار اتفاق نمی افتاد. به محض ورود به مشهد، شعر «ای حرمت ملجأ در ماندگان» را می خواند. نه یک بار و دوبار بلکه چند بار. از آخر هم به آرزویش رسید و همسایه آقا امام رضا (ع) شد.

عکسی به یادگار از تابوت شهدای گمنام

پاسدار شهید سید محمد مصطفوی قبل از آنکه وارد سپاه شود، از دانشجویان فعال دانشگاه کرمان بود که در دوره دانشجویی برای مدتی از طرف بسیج دانشگاه مسئول کاروان راهبان نور هم بود؛ روزهایی که الهه خانم روحیه انقلابی، جهادی و وطن دوستی او را شناخت. او با گریزی به اواخر سال های دهه ۸۰ می گوید: با عشق، علاقه مندان را برای دیدن مناطق جنگی می برد. باوقتی شهید گمنامی می آوردند، حاضر می شد و مشوق ما هم بود. حتی یک بار که قرار بود شهدای گمنام را تشییع کنند، آقا سید محمد به دوستانش گفته بود فکر کنید من هم یکی از شهدا هستم. بعد داخل تابوت شهید ارفته بود که عکسش را گرفته بودند. عکسی که به واقیعت تبدیل شد. وقتی هم شهید شد، برای اینکه بچه هایم را آرام تر کنم، همان عکس را نشان دادم.

بچه هایی دلتنگ پدر

بارها در طول مصاحبه الهه خانم از روحیه جهادی همسرش می گوید. از اینکه پرتلاش بود و در کار کم نمی گذاشت. حتی به وقت هایی اشاره می کند که سید محمد تا آخر شب با روزهای تعطیل سرکار بود. او می گوید: خود من همیشه مشغول بودم. حتی وقتی تجاوز رژیم صهیونیستی به کشورمان شروع شد، یک بار هم از زبانم در نیامد که بگویم من نگران هستم. خودم آماده و بدرقه اش کردم. در تمام این سال ها هم که در سپاه کار می کرد، همین روحیه را داشتیم. البته که او خانواده دوست بود و همه این نبودن هایش را جبران می کرد و واقعا همراه خوبی بود. وقتی هم با خستگی زیاد به خانه برمی گشت، موقع استراحت من بود. با این چهار بچه طوری بازی می کرد که احساس می کردی در چهل سالگی یک بچه ده ساله است. حالا الان بچه ها بهانه نبودنش را می گیرند و دلتنگش هستند. محمد صادق، پسر بزرگمان که ۹ سالش است، کلاتوی خودش رفته و متوسل به دیدن عکس های گوشی من شده است. محمد باقر هفت ساله مرتب می گوید «من با بابا رانمی بخشم؛ چرا شهید شد؟» آخر خیلی کوچک است هنوز. محمد علی پنج ساله ام می گوید: «ای کاش یک بار دیگر با بابا ببینم.» می گویم بیا ما مان را بغل کن، ولی بابایش را می خواهد. حتی دختر کوچکمان که دو ساله است، از روز شهادت آقا سید محمد بی تاب شده است.

روایتی از زندگی پاسدار شهید سید محمد مصطفوی

که در محل کارش مورد حمله وحشیانه رژیم صهیونیستی قرار

شهادت در راه وطن مبارکت

۱۲



داستان جلد

فاطمه شوشتری یکشنبه ۲۵ خرداد بود. الهه بی خبر از همه جا خانه را تمیز کرد. گلدان ها را آب داد. شیر و شکر و تخم مرغ ها را هم زد و وقتی بوی وانیلش در خانه پیچید، بچه ها دوره اش کردند: «ما مان کیک مال کیه؟» «شیرینی تولد باباست.»

هنوز تا آمدن سید محمد مانده بود. گوشی را برداشت و شماره او را گرفت تا ساعت دقیق آمدنش را بپرسد. آخر قرار بود بچه ها با این کیک خوشمزه سورپرایزش کنند و دور هم تولدش را جشن بگیرند. اما گوشی اش در دسترس نبود. همه فکر الهه این بود که سید محمد گوشی را به خاطر حضور در جلسه ای از دسترس خارج کرده است.

دلشوره آمانش نمی داد. بارها و بارها شماره پشت شماره گرفت، باز هم هیچ. تا اینکه با تماس یکی از دوستانش، متوجه شلیک موشک صهیونیست ها به ساختمان محل کار همسرش، پاسدار سید محمد مصطفوی در قلب تهران شد. دیگر کار از دلشوره گذشته بود. متوسل به زیارت عاشورا شد تا شاید خبر خوشی بیاید. خبری به شیرینی همان کیک که روی میز آشپزخانه با شمع چهل سالگی منتظر سید محمد بود، اما...

حالا الهه خانم با حضور پیکر شهید سید محمد رادر مشهد، محل تولد شهید، تشییع کرده و در جوار امام مهربانی ها به خاک سپرده است. بغضش به وقت گفتن از سید محمد، خیر از حال و احوال دلش می دهد. اما تا بچه هایش بهانه بابا را می گیرند، صبورانه فقط یک جمله می گوید: «بابا قهرمانانه رفت و جایش امن است. من کنار تان هستم. زود چهار تایتان بیایید بغلم.»

حاج سید
تحصیلاتش
بوستان و
دانشگاه ش
شهید سید
رقم خورد.
در تهران بو



پدر شهید

مازنان و مردان ایران مقاومتیم

سید مهدی مصطفوی، هشت ساعت بعد از موشک خوردن محل کار پسرش متوجه حمله وحشیانه رژیم صهیونیستی به آن ها شده است. بعد راهی تهران شده، تا شاید با خبر خوشی مواجه شود و سید محمد را از زیر آوار زنده بیرون بیاورند. حاج آقا مصطفوی که در دوران جنگ کم از این صحنه ها ندیده است، می گوید: در طول ۱۰ ساعت رانندگی تا خود تهران کل روزهای حضورم در جبهه جلو چشمم زنده شد. روزهایی را به یاد آوردم که در آبادان در ماشین آمبولانس بودیم و بمبارانمان کردند، اما زنده به پشت خط رسیدیم. با همین امید تا پایان آواربرداری به خودم قوت قلب می دادم. وقتی هم به شهادت فرزندم فکر می کردم، احساس پدرانۀ ام اشکی می شد روی صورتم. او ادامه می دهد: زمان جنگ بالای سر شهدای بسیاری رفته و شهادتشان را تبریک گفته بودم. این بار داخل تابوت، پسر خودم بود. اما چون در راه وطن و اسلام شهید شده بود، تا دستم را روی صورتش کشیدم، فقط یک جمله گفتم: پسرم شهادتت مبارک. آدم نمی تواند جلو احساساتش را بگیرد؛ اشکی می ریزد، ناله ای می کند، اما ته قلبم به سید محمد افتخار می کنم. چه مرگی بهتر از اینکه به چشم خدا ببایی و شهید باشی. اسرائیل کودک کش هم بداند مازنان و مردان ایرانی مقاوم تر از این ها هستیم.

وصیتی برای شهادت در راه وطن

محترم خانم، مادر سید محمد کم شهید به چشم ندیده است؛ کسی که در دوران جنگ تحمیلی، یکی از پشتیبان های فعال جنگ بود و مدتی هم به خانواده رزمنده هاسرمی زد. شاید تجربه همان روزهاست که از او مادری مقاوم ساخته است. مادری صبور و کم صحبت که همه حرفش این است: راضی ام به رضای خدا؛ و اسرائیل کودک کش بداند ما از نسل حضرت زینب (س) هستیم.

حاج خانم قاسم زاده بیشتر از آنکه از حال و هوای این روزهایش بگوید، تصویر کودکی و جوانی سید محمد را با خاطراتش برایمان زنده می کند و می گوید: هیچ وقت بداخلاقی یا تندخویی اش را ندیدم. آن قدر آرام بود و احتراممان را نگه می داشت که همیشه به خاطر داشتنش شکر خدایم کردم. مراقب زبانم بود و توصیه می کرد غیبت نکنیم و بد کسی را نگوئیم. با همین روحیه، وقتی فعال بسیج در مسجد امام خمینی (ره) جاهد شهر شد، وصیت نامه ای نوشته و عکس خودش را هم رویش چسبانده بود. همه حرفش این بود که دوست دارد در راه وطن و اسلام شهید شود. آن روزها وقتی این نامه را داخل وسایلش پیدا کردم، به خانم موسوی، یکی از همسایه ها، نشان دادم و گفتم: سید محمد روحیه دیگری دارد؛ خداوند خودش حافظش باشد. الان دلتنگشم، ولی افتخار می کنم به شهادتش.

مادر شهید

سید محمد از طرح «مسجد ما» تا شهادت

پاسدار شهید سید محمد مصطفوی از اهالی جاهد شهر بود. او فرزند دوم سید مهدی است و شناسنامه اش به تاریخ ۲۶ خرداد سال ۱۳۶۴ مهر خورده است. روابط بین الملل بود و کارهای فرهنگی اش را در مشهد از طرح «بوستان در بعد ها» مسجد ما» شروع کرد. او در دوره دانشجویی مسئول کاروان راهیان نور شهید با هنر کرمان بود.

محمد با پایان دوره سربازی در مشهد وارد سپاه شد و ادامه کارش در تهران روزی هم که به شهادت رسید، یکی از پاسداران ستاد کل نیروهای مسلح سپاه بود.



شهروندان منطقه ۱۱، هم‌زمان با جنگ ۱۲ روزه، احساسات خود را درباره وطن عزیزمان بیان کردند

#همه-برای-ایران



بهشتی‌اوقتی نگاهشان به صفحه می‌افتد، می‌پرسند «می‌شود ما هم یک جمله برای ایران بنویسیم؟» قلم را برمی‌دارند و اولین کلماتی را که به ذهنشان می‌رسد، بر صفحه حک می‌کنند. این‌گونه است که درون نقشه ایران که بر دیوار فرهنگ سرای ترافیک نصب شده است، پر می‌شود از جمله‌های پرمهر خطاب به ایران عزیزمان. این پویش با عنوان #همه-برای-ایران در آخرین روزهای جنگ دوازده روزه بارزیم منحوس صهیونیستی آغاز شد و تاروهای بعد از اعلام آتش‌بس ادامه یافت. در این مدت شصت پیام روی پلر نوشته شد و بسیاری از شهروندان به خاطر پر شدن فضا نتوانستند جمله خود را به یادگار بگذارند. بیش از ۱۶۰ پیام هم در فضای مجازی دریافت کرده‌ایم. پویش «همه برای ایران» به همت شهرآرامش ۱۱ و ۱۲ و با همکاری فرهنگ سرای ترافیک برپا شد. در ادامه، بخشی از جملات و احساسات شهروندان را مرور می‌کنیم.

امیرحسام خانی فر شهروند دیگری است که جمله زیبایی را تقدیم پویش همه برای ایران کرده است: «ایران فراتر از یک تکه خاک است و هویت، فرهنگ و باور ماست.» او توضیح می‌دهد: در جنگ دوازده روزه دیدیم که مردم مایلی زود برای دفاع از وطن متحد می‌شوند. چون عشقی که بین ما و وطن وجود دارد باعث شده است جسمان با آن درگیر شود. به این معنی که اگر لازم باشد، حاضریم بمیریم ولی به وطن آسیبی نرسد.

در میان آدم‌هایی که پای پرچم می‌ایستند و مشغول نوشتن متن می‌شوند، توقف مردی حدوداً شصت ساله توجه ما را جلب می‌کند. سید حسین احمدی، از اهالی محله زیباشهر، یک جمله نوشته است: «جانم فدای ایران عزیزم.» وقتی از حال و هوای این روزهایش می‌پرسیم، می‌گوید: من رزمنده دفاع مقدس هستم؛ ترسی از جنگ ندارم. ما عاشق دفاع از میهنمان هستیم. الان هم نیاز باشد، پای کاریم.

محمد کاشانی این جمله را روی نقشه نوشته است: «وطن میراثی است که هرگز نمی‌توان آن را خرج کرد. هدیه داد و یا آن را فروخت.» این شهروند درباره اینکه خودش در این مسیر چه کاری می‌تواند بکند، می‌گوید: برای آبادی و حفاظت از وطن لازم نیست هر کدام از ما حتماً کار بزرگی بکنیم؛ هر ایرانی اگر بتواند در جایگاهی که هست، وظیفه خودش را درست انجام دهد، تعهدش را به میهن انجام داده است.

«ایران من، ای وطنم ای آن که با خون شهدا زنده می‌مانی و با تلاش دانشمندان رشد می‌کنی، دوست دارم.» سمانه صادقی پور که این جمله را وسط نقشه حک کرده است، می‌گوید: در جریان جنگ دوازده روزه، نیروهای ما به خوبی از پس مقابله با دشمن صهیونیستی برآمدند. به نظرم روایت دنیا و آخرت شهدا و دانشمندان اخیر زیبا نوشته شد؛ دنیا ی خود را وقف آبادی وطن کردند و آخرتشان به شهادت مزین شد.

یاسمن باستانی پور هم از محله تربیت خودش را به فرهنگ سرآرامش داده است تا جمله‌اش را برای ایران بنویسد: «ایران خروش آتش در رگ شیران تاریخ.» اومی‌گوید: دوست داشتم یادآوری کنم که ماملت بزرگی هستیم. کشور مادر طول تاریخ درگیر جنگ‌های زیادی شده و همیشه سرافرازانه به آن‌ها پایان داده است. امروز باز در همان شرایط هستیم و کشور را با بهترین شرایط به نسل بعد می‌سپاریم.

«وطن هم برای زنده ماندن نیاز به آبیاری دارد که شهیدان با خون خود عهده دار آن هستند.» ملیحه صبوری این جمله را گوشه نقشه ایران نوشته است و می‌گوید: به نظرم شهادت توقیقی است که نصیب هر کسی نمی‌شود. واقعاً خوش به حال افرادی که در این دوازده روز شهید شدند. به خصوص آن‌ها که حین انجام وظیفه بودند. من هم با اینکه تخصص خاصی ندارم، حاضرم در هر مسیری، جان خود را برای ایران فدا کنم.

شهروندانی که فرصت حضور در فرهنگ سرای ترافیک را پیدا نکرده‌اند، از طریق کانال شهرآرامش در اینستاگرام جمله تقدیر ایران کرده‌اند. «ایران من دیدن آزادی، پیشرفت و آبادانی ات بزرگ‌ترین آرزوی من است. عاشقانه دوست دارم وطنم.» این جمله را باراناجی مهر برای مافرستاده است و می‌گوید: شاید مادر داخل اختلافاتی داشته باشیم، اما نشان دادیم که وقتی حرف دفاع از وطن می‌شود، همدل هستیم و اجازه نمی‌دهیم یک وجب از این خاک کم شود.

«ایران ما، امام رضا (ع) را دارد، پس غمی نیست، جانم ایران.» سعید محمدنژاد، از اهالی محله دانشجو، این جمله را همراه دخترش هلماروی نقشه ایران نوشته است و می‌گوید: دشمن قدرت معنوی و ایمان ما را دست‌کم گرفته است. ما با همین باور و با همین نگاه در جنگ هشت ساله دفاع مقدس پیروز شدیم و از این بعد هم در هر نبردی مقابل دشمنان می‌ایستیم. امام رضایی که ما داریم، مراقب ایران عزیز هست.

یکی از جملات زیبای پویش «همه برای ایران» را کیانا گهری فر نوشته است: «ما برای نشان دادن قدرت خود، نیازی به سلاح و انرژی نداریم؛ ما از خاک زیر پایمان قدرت می‌گیریم.» این دختر پانزده ساله می‌گوید: به نظرم هیچ اتفاقی نمی‌توانست ملت ما را تا این اندازه متحد کند. وقتی بحث دفاع از کشور باشد، هر ایرانی یک نیروی نظامی است که برای نجات ایران آماده است جانش را بدهد؛ این به خاطر قدرت ایمان ماست.





زمین چمن مصنوعی جاهدشهر، پاتوق استعدادیابی فوتبالی منطقه ماست

محل تولد فوتبالیست‌ها

بهشتی‌ای پیش از شروع هر تمرین، ماشین پشت ماشین می‌ایستد و بچه‌هایی یکی پیاده‌وراهی محل تمرین می‌شوند. هر کدام از آن‌ها کلی آرزوی فوتبالی دارند که تحقق آن‌ها را در زمین ورزشی روباز محله جاهدشهر جست‌وجوی کنند. این فضای ورزشی در دو سال اخیر تبدیل به مهد فوتبالی در محدوده متصل شهری منطقه ۱۲ شده است و استعداد‌های این رشته پرطرفدار در این زمین چمن شکوفایی می‌شود.

● از زمین بدون استفاده تا فضای ورزشی

زمین چمن مصنوعی نیایش در فضایی ۲ هزار مترمربعی ایجاد شده است و در تابستان، روزانه بیش از ۱۵۰۰ کودک و نونهال در این مجموعه استعداد فوتبالی خود را محک می‌زنند. با توجه به نوسازی زمین روباز نیایش در یک سال اخیر، این مجموعه از استانداردهای لازم برخوردار است و طرفداران بسیاری دارد.

محمد جوشانی، از اهالی محله، می‌گوید: مدتی بود که این فضا به خاطر آسفالت بودن کف و بعد هم زمین بی‌کیفیت بدون استفاده شده بود. اما امسال واقعا هم به لحاظ زیرسازی و هم به دلیل امکاناتی مانند نور و سرویس و فضای رختکن شرایط خوبی پیدا کرده و رضایت خانواده‌ها در این خصوص تأمین شده است.

مجید ملاپور، از دیگر والدین حاضر در این مجموعه که برای تماشای تمرین فرزندش آمده است، می‌گوید: من از پسرم شنیدم که این مجموعه کامل شده است و وقتی آمدم و شرایط را دیدم خوشحال شدم. اینجا جو

خاصی دارد: تعداد بچه‌های فوتبال دوست خیلی زیاد است و رقابت خوبی شکل گرفته است.

● تمرین، رقابت و پیشرفت

شوق حضور و فوتبال بازی کردن را می‌توان در چهره این علاقه‌مندان به فوتبال دید. هنوز زمان تمرین یک گروه تمام نشده چهل بازیکن نونهال دیگر منتظرند، مثل اشکان، سیاوش و بهروز. اشکان زرگری که برای دومین سال در جاهدشهر فوتبال را ادامه می‌دهد، امیدوار است از همین دوره‌ها زمین محلی، پایش به اردوهای کشوری باز شود. سیاوش شمس‌زاد هم می‌گوید: چمن اینجا از باکیفیت‌ترین زمین‌هاست. خیلی خوشحالم که اینجا تمرین می‌کنم، هم نزدیک خانه ماست و هم دوستانم را اینجا می‌بینم.

بهروز کلانتری هم که آماده تمرین در زمین می‌شود، می‌گوید: اینجا

کلاس‌های فوتبال پشت سر هم برگزار می‌شود و فرصت خوبی به ما می‌دهند که از آن‌ها استفاده و تمرینات حرفه‌ای را دنبال کنیم. فضای رقابتی خوبی هم وجود دارد که برای من لذت بخش است. همین موضوعات باعث شده است بچه‌ها در اینجا شانس زیادی برای پیشرفت در فوتبال داشته باشند.

● از جاهدشهر به لیگ کشوری

مربی‌ان فوتبال زیادی هستند که در این شهر تلاش می‌کنند تا استعداد‌ها از مسیر پیشرفت و موفقیت جانمانند. علی‌آبادخشیان یکی از آنان است. او که این روزها در زمین چمن مصنوعی نیایش مشغول تمرین نونهالان است، معتقد است جاهدشهر هم مثل خیلی از محلات مشهد پر است از استعداد‌های فوتبالی.

این مربی می‌گوید: شهرداری مشهد در یک دهه اخیر با ایجاد زمین‌های چمن مصنوعی، کمک خوبی به استعدادیابی فوتبالی کرده است. زمین نیایش هم در سال‌های اخیر زیاد مورد استفاده قرار گرفته بود و نیاز به نوسازی داشت که این اتفاق افتاد.

آبادخشیان ادامه می‌دهد: در دو سال اخیر از همین محله جاهدشهر بچه‌هایی به لیگ نوجوانان کشور معرفی شدند. امیدواریم در تابستان امسال، این رویه ادامه داشته باشد. من دیده‌ام که مربیان زیادی در این فضا زحمات می‌کشند؛ واقعا کار هم زمان با چهل پنجاه نوجوان، کار سختی است. ولی به خاطر استعداد‌ها و ظرفیتی که وجود دارد، باید این مسیر ادامه پیدا کند. به نظرم زمین‌هایی از این جنس نیاز جاهدشهر است و می‌توان به تعداد آن‌ها اضافه کرد.



مداح نوجوان محله سیدرضی همیشه در حال آموختن است

مخاطب همیشگی حسینیه معلی



امید محله

● خاطره‌ای از اولین مداحی‌ات داری که برای ما تعریف کنی؟

به دعوت آقای خادم‌الخمسه، یکی از اعضای هیئت امنای مسجد محله، در روز نیمه شعبان به منزلشان رفتم. در آن مجلس، بعد از نوحه خوانی، یکی از میهمانان ۲۰۰ هزار تومان هدیه دادند که به عنوان برکت مال برایم ارزشمند بود.

● شنیده‌ایم در نجف هم مداحی کرده‌ای؟

پدرم چندباری از طرف هیئت محبان‌الرضا^(ع) و هیئت رزمندگان برای نصب دوربین به کشور عراق اعزام شد. در این سفر هامن‌آورا همراهی و علاوه بر خدمت در پست راهنمای زائر در نجف، کاظمین و سامرا به درخواست دوستان، مداحی کرده‌ام.

● دوست داری در کجا مداحی کنی؟

مداحی در حرم امام رضا^(ع) و پیاده‌روی اربعین از آرزوهای من است.

● بیشتر به چه سبک از مداحی علاقه داری؟

اغلب روزها برنامه حسینیه معلی را که از تلویزیون پخش می‌شود، دنبال می‌کنم. سبک‌های اجرا شده در این برنامه که امروزی هستند، جزو علائق من است.

● اوقات فراغت را چگونه می‌گذرانی؟

بیشتر ساعات روزها را در مسجد می‌گذرد؛ اما در کنارش به کلاس زبان انگلیسی، قرآن و احکام می‌روم و مدتی هم در باشگاه ورزشی، بدن‌سازی و ورزش تمرین می‌کردم.

● به صورت حرفه‌ای هم آموزش دیده‌ای؟

بله، مادرم از نیروهای افتخاری حرم است. از طریق او و برای مدتی، دوره‌های مداحی آستان قدس را گذراندم.

● بیشتر در کجا اجرا کرده‌ای؟

هیئت محبان‌الحسین^(ع)، تالار شهر، مسجد جواد الائمه^(ع)؛ دیگر مساجد محله هم هر کدام بخوانند با افتخار برای مداحی به آنجا می‌روم.

● دوست داری بیشتر برای کدام یک از بزرگان

خاندان عصمت و طهارت^(ع) مداحی کنی؟ خواندن برای امام حسین^(ع) و مداحی در ایام محرم و صفر را خیلی دوست دارم. مداحی و نوحه خوانی برای امام علی^(ع) و امام حسن^(ع) نیز برای من حس خوبی به همراه دارد.



فاطمه سیرجانی لیوان آب را از روی میز برمی‌دارد. با جرعه‌ای گلو تازه می‌کند و دوباره دم می‌گیرد: «سلام ما به تو و قبر با صفات حسین^(ع) / درود ما به تو ای مظهر صفات حسین^(ع)». با شور جمعیت سینه‌زن، صدرا با لاتر می‌برد و با اعتماد به نفس نوحه خوانی را ادامه می‌دهد. محمد حسین سالمیان، نوجوان مداح محله سیدرضی، با آنکه سیزده سال بیشتر ندارد، برای محافل و مجالس عزای امام حسین^(ع) نوحه سرایی می‌کند.

● چگونه شد که به سمت نوحه خوانی و مداحی کشیده شدی و این مسیر را انتخاب کردی؟

من در خانواده‌ای مذهبی بزرگ شده‌ام. خواهر بزرگ‌ترم هم مداح است. روزی نیست در خانه مصادی نوحه خوانی از گوشه همراه یاتلویزیون پخش نشود. این موضوع، دلیل علاقه من به مداحی شد.

● پس مشوق اصلی خواهر بزرگ‌ترت بوده است؟

هم مشوق و هم راهنما. اما اولین کسی که برای اجرا در محافل به من انگیزه داد، آقای برقی، امام جماعت مسجد جواد الائمه^(ع) بود که زمینه مداحی در جمع را برایم فراهم کرد و به من اعتماد به نفس داد.



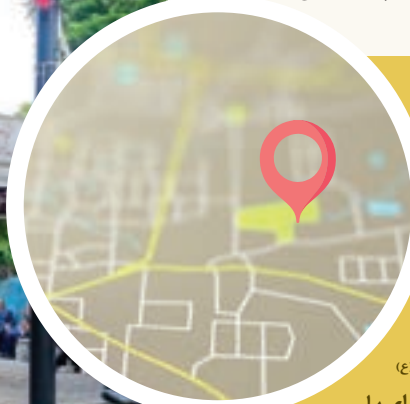
برای آشنایی بیشتر با کتال شهرآرامحله منطقه ۱۱ و ۱۲ کد QR را اسکن کنید



○ حبیب خراسانی که شاعر است و علاقه مند به اهل بیت (ع) همراه علی وفادار پای ثابت برنامه چای خانه در عصرهای محرم هستند. او می‌گوید: اینکه این چای خانه توسط جوانان اداره می‌شود و چنین محیط زیبایی دارد، لذت دوچندانی به من می‌دهد.



○ این چای خانه میهمانانی غیرمشهدی هم دارد، مثل محمد علی سالاری که از خواف آمده است. او می‌گوید: من چند روز برای زیارت به مشهد آمده‌ام، گفتم بیایم و در پارک هم دوری بزنم. تعجب کردم از دیدن چای خانه. قسمت بود ما هم یک استکان چای از این بساط بنوشیم.



چای خانه حضرت اباعبدالله...الحسین (ع)
این روزها در بوستان ملت میزبان سوگواران است



یک لیوان چای میهمان شهدا

فاطمه سیرجانی اهمین چند ماه قبل بود که چای خانه اباعبدالله...الحسین (ع) در بوستان ملت و در جوار آرامگاه شهدای گمنام افتتاح شد؛ چای خانه‌ای با طراحی خیمه‌گونه که در ماه محرم، با حضور خوداهالی منطقه فعال شده است و بچه‌هیتی‌ها این فضا را با هدف پاسداشت مقام شهدا راه‌انداخته‌اند و به میهمانان می‌گویند: «بفرمایید؛ میهمان شهدا هستید.» اعضای هیئت منتظران موعود (عج) این محفل معنوی را در دل قدیمی‌ترین بوستان منطقه مابریا و فضایی زیبایی ایجاد کرده‌اند.



○ محمد حسینی برای رسیدن ایام محرم و دادن استکان چای به دست میهمانان این مجلس خیلی ذوق داشته است و می‌گوید: فکر می‌کنم با برپایی این چای خانه در پارک ملت، زیبایی‌های اینجا بیشتر شده است و خوشحالم که ماهم فرصت خدمت پیدا کردیم.



عکس: فاطمه سیرجانی/شهرآرا

○ مرتضی جهانی به همراه همسر و فرزند خردسالش پای کار هیئت هستند. او برداشتن هر قدمی برای بزرگداشت حماسه کربلا و عظمت عاشورا را خیر دنیا و آخرت می‌داند و معتقد است که برای انتقال این فرهنگ به نسل بعد باید تلاش کرد.